

“بیبی شاه زینب”

<http://www.4rah.org/txts/Humaities/txt-yasha-bibishah.htm>

یاشار

بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم فلك را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من و ساقی بدو تازیم و بنیادش بر اندازیم

زینب معروف به “بیبی شاه زینب”، “زینب باجی”، “ده باشی زینب”، “بیبی زینب پاشا”، دختر خانواده روستایی است در یکی از محلات تبریز. پدرش شیخ سلیمان است، دهقانی بی چیز و به سختی با کمبود نان و خشکسالی و در مجموع، فقر دست و پنجه نرم می کنند.

هم زمان جنبش تنباکو و از بازار تبریز است که برای اولین بار از او یاد میشود. ماجرا از این قرار در بازار تازه گشایش یافته تبریز است که به زور تهدید و وعده و وعید ماموران دولتی بازاریان پس از چند روز اعتصاب بر علیه امضاء قرار داد روزی آن را باز کرده اند. زینب پیشتاز “دسته ای از زنان مسلح با چادر نمازی که گوشه های آن را به کمر بسته بودند، در بازار ظاهر می شوند و دست به اسلحه می برند و بازار را مجبوراً می بندند” او به مراقبت از بازار می پردازند. هر بار دیگری که مأموران دولتی سعی در باز کردن بازار می کنند با مقاومت زینب و یارانش مواجه می شوند.

اینان از این پس از مبارزان قسم خورده راه آزادی و رهایی مردمان از استبداد و نا برابری میشوند.

به انبار های قله محترانی چون محمد میرزا و قائم مقام و نظام العلما حمله کرده و آذوقه را میان مستمندان تقسیم میکردند. برای روشن تر شدن احوال آن زمان و اهمیت این دلیری های زینب و یارانش نمیتوان بهتر از متن زیر را شاهد آورد.

“یکی از گرفتاری های زمان خودکامگی انبار داری بوده که در آذربایجان رواج بسیار یافته بود و بیشتر دیه داران و ملایان و اعیانها و بازرگانان به آن می پرداختند و دولت که می بایست جلو گیرد، نمی گرفت. زیرا خود محمد علی میرزا دیه داشت و او نیز از گرانی غله بهر مند می گردید، در نتیجه نان همیشه کمیاب و جلوی ناوایی ها پر از انبوه زن و مرد بود که فریاد و هیاهوی آنان از دور شنیده میشد.”²

زینب با دلآوری هایش بر معاصران خویش تأثیر به سزایی را گذاشته است که از آن به نمونه های فراوانی می توان اشاره ای داشت. میرزا فرخ شاعر یکی آنان است که ماجرای یکی از حمله های زینب را به انبار والی وقت آذربایجان و به زبان شعر اینچنین بیان میکند:

قالدی تبریز ده چون تخت حکومت خالی

گتیریب ایله دیلر قائم مقامی والی

ئوزى وئرميردى ۋلى اقبالي

حكرمان اولدى عجب مملكتى ايرانه

تبريزده حاكم اولاندا بو ، اولوب شهر شلوق

اولماميشدى بو نئچه وقتده بو نوع باهالوق

گورديلر يوخدى به غيرت كيشيلرده كيشليوخ

غيرت ال وئردى اناته كى چيخا ميدانه

گورديلر يوخدى علاجى دايانوب بنده پيچاخ

ئوزيانين دا دئديلر بيز نه قدر صبر الى ياخ ؟

ايل گونى آخشاماجان بش شاهى پا نبيخ اييراخ

اونى بيز شمعنه وئراخ يا كوموره يا نانه؟

ده باشى زينب اندوبدور خبر هر بيوه زنه

هاموسى آلت حرب ايله سراسر بزنه

دئيدى : سيز شورش اندون تاسو سولاخ دلالة زنه

راستا بازارى گورون باغلاديرام من يا نه ؟

زينب حكم نئدى دگنگ لرى تا ياغلادير

خوف اندو بدور بازار اهلى باشا باش باغلاديلر

گورديلر بو ايشى گه گولديلر گه آغلاديلر

دادورا بيلمه دى قاچدى هر ه سى بير يانه

راستا بازارى اودم باغلادى چون اهل انات

قارى كورپوسى نون اوستى بئله باساباس

بو صدانى ايشيدوب قائم مقام اولدى هر اس

قورخودى اجماع ايليه خاق ، ائوى تالانه

حكم ايدوب بير نئچه الواطه كى چيخسينلاداما

هره بیر اینالی اللرده گوتوردی آداما
گو لله باز لیق ایشه دوشدی چوخی گیردی حماما
چوخونا گو لله دیوب ئولدی بو لاشدی قانه
بو ایشی وئردی بیرى حضرت و الایه خبر
نئجه راحت اوتور بسان خبر ون یوخذی مگر ؟
قائم مقامین ائوینی خاق ایلیوب زیر و زیر
گو لله دن باک اله مز خلق خفق گلوبدور جانه
بو یوروب حضرت و الاکی نیون خلق تمام
بو گونی صبر ائله سین لر هامی اولسون آرام
کی صاباحدان چکه رم من بو ایشه بیر انجام
سا للام هر نرخی یقینا من ئوزوم میزانه
وئرمه دی ده باشی زینب بوسوزه اصلا گوش
دئدی جمعیه ته تا تازه دن انتسینله خروش
ایچمیشم آندکی قویمام قالاساغ بیر گودوش
کیشی یوخ بیز دئیدی جمعیه ته تا تازه دن انتسینله خروش
ایچمیشم آندکی قویمام قالاساغ بیر گودو

* * *

بو حقیر ائوده اوگون قور خودان آواره قالبوب
تازه دن توپ و تفنگین سسی ناکه اوجالبوب
رنگی تغییر تاپوپ حالتی یکسر دونالبوب
آز قالبوب قورخودان اول وقتته اولار دیوانه

برگردان فارسی اشعار چنین میباشد :

چون به تبریز بماند تخت حکومت خالی
برگزیدند به شهر قائم مقام را والی
نبدش میل چنین ، داشت چنان اقبالی
حکمران گشت عجب مملکت ایران را !
تا که شد والی تبریز بشد شهر شلوغ
آنچنان قحط و غلاء شد که نبوده هرگز
چون ندیدند زنان جوش و خروش از مردان
غیرتی گشته و رفتند به سوی میدان
جان به لب آمده چون هیچ ندیدند علاج
همه را شکوه چنین بود: چقدر صبر و چه سان ؟
سال و ماه پشم بریسیم ز صبح تا به غروب
لقمه نانی بخریم و زغالی یا شمعی ؟
داد زینب همه بیوه زنان را پیغام :
همه با آلت قتاله مسلح گردید
جمله شورش بکنید وارد بازار شوید
بکنید راسته بازار سراسر تعطیل
حکم کرد زینب : آماده کنید زود چماق
اهل بازار ز ترس بست سراسر بازار
هر که این صحنه بدید گاه گریست گاه خندید
چون نبد جای درنگی به کناری بگریخت
راسته بازار چو تعطیل شد از قهر زنان
پل گاری به تکان آمد از غلغله پیر و جوان
چو شنید قائم مقام بر دلس افتاد هر اس

که کند مردم جوشیده سرایش تالان

چند او باش به امرش بشدند بر سر بام

آینالی دست یکی دشنه ، تبر دست یکی

تیر باران بد و هر کس به مکانی بگریخت

شد بسی کشته و بس گشته به خونش غلطان

خدمت حضرت و الا عسی برد خبر

که چه آسوده نشستنی خبرت نیست مگر ؟

منزل قائم مقام گشته به کل زیر و زبر

جان به لب آمده ، کس راز تفنگ نیست هراس

امر کرد حضرت و الا که بگویند به خلق

که يك امروز کنند صبر و بگیرند آرام

صبح فردا بکنم چاره بسازم درمان

نرخ نان ، قیمت اجناس نمایم ارزان

ننمود ، زینب بر این اصلا گوش

گفت با مردم عاصی که نمایند خروش

من قسم خورده ام هرگز ننشینم آرام

ما چو مردیم و نباشد قسم مرد دروغ

* * *

بنده در خانه در آن روز بماندم از ترس

شد دگر باره بپا غلغله تیر و تفنگ

رنگ رخسارم عوض شد گشت و دگر شد حال

نیست بس دور که از ترس شوم دیوانه

فرخ میرزا در جای دیگر ما را اینچنین با زینب آشنا می نماید :

حکم ایلدی زینب پاشا

جمله انات و فراشا

سبز بازاری باسون داشا

دگنگی یاغلوم گلیم

پاتاوامی باغلیوم گلیم

فرمان بداد زینب پاشا

به شیر زنان و فراشا

بازار به سنگ بندید شما

من چماقو حاضر کنم

پاتابه را پیچم بیا

و در همین باب اشعار آذری که به قول مادر بزرگ خودم “سینه های مردم است که اینها را نوشته اند ” ، یکی هم این اشعار است که داستان دیگری را بر ایمان تعریف می کنند . در اشعار نام 7 نفر از یاران زینب ، که خود جای داشت در اینجا به نیک داشته و از دلاوری هایشان یاد کنیم ، و استراتژی زینب با در نظر داشتن موقیت بازار تبریز نکات جالبیست که لازم دیدم به آن اشاره نمایم .

زینب پاشا با يك چماق رو کرده بر بازارها

گویا که رو کرده عدو بر اردوی تاتارها

چادر بیسته بر کمر ، بالا زده دستارها

رخ زیر دستارش نهان زیور و گوشوارها

تنظیم کرده نقشه اش هم راه و رسم کارها

فرمان یورش داده بر یاران : سوی غدارها

زینب پاشا با يك چماق رو کرده بر بازارها

نزدیک مسجد چون رسید بر پیش یاران استاد

گرد سرش جمع آمدند آن هفت یار هم قسم
فاطمه نساء ، سالطان بیگم ماه شرف هم در میان
جانی بگم چون سر رسید بر شد بر آن دیوارها
زینب پاشا با يك چماق رو کرده بر بازارها
زینب بگفت : خیر النساء برخیزد و ز انجا رود
برخیزد و کن حمله تو هم ، ای ماه بیگم هر کورسد
این فقر مردم چاره اش تعطیل بازار است و بس
بشکاف فرق محتکر بر کش تنش بر دارها
زینب پاشا با يك چماغ رو کرده بر بازارها
راسته بازار را پیش گیر اینک تو هم آی شاه بیگم
ماه شرف باید تو هم بندی صفی بازار را
هر کس که سد راه شد ، فراش یا سرباز را
بشکن سرش ، بفکن تنش نابود کن غدار
رازینب پاشا با يك چماق رو کرده بر بازارها
ملت به حق خویشتن باید همی آگه شود
باید بفهمد هم چنین تکلیف خود انباردار
آخر نفهمیدش اگر باید بسوزانی به نار
انباشته بر روی هم آنوقه و دینارها
زینب پاشا با يك چماق رو کرده بر بازارها
ملت شود در هر زمان خوشبخت و راحت شادمان
خدمتگزار ملت است حاکم ، تو این را نیک دان
خون جماعت گر مکند نابود باید کردشان
از بیخ و بن برکن تو هم بی دادها ، بی عارها

زینب پاشا با يك چماق رو کرده بر بازارها
آخر جوانها بنگرید این شیر دل ها این زنان
از روی غیرت سرنگون سازید کاخ اغنیا
آن سان مکیده خونشان ناید ز کس فریادها
بیدار باش و حمله کن بر روی این اشرارها
زینب پاشا با يك چماق رو کرده بر بازارها

“محتکران و و گرانفروشان تبریز ضرب و شصت زیادی از زینب دیده اند . هنوز هم که هنوز است کهنسالان تبریزی هر زنی را که به ابراز رشادتی کند ، در تعریفش میگویند : “ زنی است مثل زینب پاشا ” و هر وقت با محتکر آزمندی مواجه می شوند و از عهده اش بر نیایند با حسرت می گویند : “ فقط زینب پاشا از پس شما نادران بر می آید .”³

آخرین نشانی که از زندگی این شیر زن دلاور نگاشته شده مربوط به سفر بیست همراه کاروانی عازم کربلا . مجله جهان زنان شماره 10 آبان 58 در این مورد مینویسد : “ در خانقین عساکر عثمانی که برای تفتیش زوار آمده بودند ، سخت گیری را در باره آنها از حد می گذرانند . زینب باجی از این رفتار آزرده می شود و دست به عصیان میزند و دیگران را هم بدنبال خود میکشاند و به عساکر حمله می کند . آنان ناگزیر به فرار می شوند و این خانم با قافله به کربلا می رود .”

باشد که نام این چنین مجاهدینی را با ادامه راه شان زنده نگاه داشته و مشعلی را که بر افداشتند روشن .

2001 decembre

20 بهمن 80

پاشا .

1 تاریخ مشروطه ایران ، کسروی ، ص 141

2 قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ، مهندس کریم زاده بهزاد ، ص 84

3 زنان ایران در جنبش مشروطه ، عبدالحسین ناهید

لازم به ذکر است که کلیه اشعار مربوط به کتاب زنان ایران در جنبش مشروطه ، عبدالحسین ناهید میباشد .